

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بیان شد که دو دسته روایات در این بحث وجود دارد؛ یک دسته روایات این است که: «من انکر علیاً (علیه السلام) فهو کافر»، در دسته دیگر روایات، اسلام را در شهادتین تعریف کرده و ملاک اسلام را، اقرار به توحید و اقرار به رسالت قرار می‌دهد. دو راه در جمع میان این روایات بیان شد؛

راه نخست: از راه حکومت است یعنی این روایاتی که اسلام را به شهادتین تفسیر می‌کند، بر آن روایاتی که می‌گوید: «من انکر علیاً فهو کافر» حکومت دارد یعنی «کافر» در دسته اول، به کفر در مقابل ایمان قرار می‌دهد. دسته دوم روایات، در مقام تعریف اسلام است، اما دسته اول، یکی از مصادیق را بیان می‌کند. حال روایاتی که در مقام تعریف است، مسلم بر روایاتی که مصداق را بیان می‌کند حکومت دارد.

بیان یک نکته اجتهادی

این یک نکته ظریف علمی و اجتهادی است که وقتی دو دسته روایات داریم؛ یک دسته روایات فقط مصداقی را داخل یا خارج می‌کند، اما دسته دیگر در مقام اعطای ضابطه و تعریف است، آن روایاتی که در مقام اعطای ضابطه و تعریف است بر آن روایتی که یک مصداق را ذکر می‌کند حکومت دارد.

به عنوان نمونه؛ این روایتی که می‌گوید: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتُمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^[1] آیا این شخص واقعاً از اسلام خارج شده و مانند کفار می‌شود؟! یا نه؛ چون این روایت، یک مصداق را ذکر می‌کند، می‌خواهد در اینجا بگوید این مسلمان حقیقی (که مؤمن حقیقی باشد) نیست نه اینکه بگوییم کسی که شهادتین را گفت منتهی «لم يهتم بامور المسلمين»، این موجب خروج این شخص از اسلام شود.

خلاصه آنکه؛ در این بحث، دو دسته روایات داریم؛ یک دسته در مقام اعطای ضابطه و تعریف است، اما دسته دیگر روایات فقط یک مصداق را کم و زیاد می‌کند، ما باید آنچه در مقام اعطای ضابطه است را مفسر قرار بدهیم. مثلاً در «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتُمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» یعنی مسلمی که خدا می‌خواهد نیست نه اینکه مسلمی که در روایات «الاسلام هو الشهادة بالتوحيد و الرسالة»، آن هم نیست و از آن خارج شده است. بنابراین، راه اول این است که بگوئیم این روایات حکومت دارد و یکی از قرائن حکومت داشتن آن است که روایات دسته دوم، در مقام اعطای ضابطه است.

راه دوم: همان‌گونه که قرآن، محکم و متشابه دارد، روایات ائمه علیهم السلام نیز دارای محکم و متشابه است. در این بحث، روایت «من انکر علیاً فهو کافر» از متشابهات است؛ زیرا روشن نیست در اینجا کافر فقهی اراده شده یا کافر در مقابل ایمان اعتقادی. این روایت که اسلام عبارت است از شهادت به توحید و شهادت به رسالت، به منزله محکومات است و روایت «من انکر علیاً فهو کافر» به منزله مجملات و متشابهات است و از باب لزوم ارجاع متشابهات به محکومات، باید روایت متشابه را به محکم ارجاع داد.

نکته: سیره متشرعه از زمان معصومین علیهم السلام تا این زمان، بر مراد و با اهل سنت بوده است. چطور ائمه (علیه السلام) می‌فرمایند در تشییع جنازه اینها بروید، از مریض‌هایشان عیادت کنید، در نمازهای اینها شرکت کنید، حتی در روایتی هست: «مَنْ صَلَّى مَعَهُمْ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ كَانَ كَمَنْ صَلَّى خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ»^[12]؛ اگر مسلمان نباشند که دیگر تقیه معنا ندارد، اصل اسلام اینها درست است منتهی از این نوع مسلمان‌ها برای اهدافی باید تقیه کرد (حال یا تقیه خوفی یا مداراتی)، اما بحث ما این است که صاحب حدائق (قدس سره) که می‌گوید اینها کافر و نجس هستند، می‌خواهیم ببینیم به چه چیزی تمسک می‌کند؟

اگر به «من انکر علیاً فهو کافر» تمسک کند، می‌گوئیم این در مقابل روایاتی است که می‌گوید اسلام، اقرار به توحید و رسالت است. اگر این دو دسته روایت را در مقابل یک مجتهد قوی بگذاریم، می‌گوید در این دو دسته روایات، تعارض وجود ندارد. هیچ فقهی نمی‌گوید «من انکر علیاً فهو کافر» با آن روایتی که می‌گوید اسلام اقرار به توحید و رسالت است، تعارض می‌کند و پس از تعارض، تساقط می‌کنند. اگر کسی این حرف را بزند، باید در فقه‌اش تردید کرد.

در جلسه گذشته بیان شد که؛ یا باید روایت «من انکر علیاً فهو کافر» می‌خواهد چیزی به روایاتی که می‌گوید اسلام اقرار به توحید و رسالت است، اضافه کند (و می‌خواهد یک اقرار و شهادت سومی را اضافه کند) و نتیجه این می‌شود که اسلام اقرار به توحید و رسالت و ولایت می‌شود، یا باید بگوئیم آن روایاتی که در مقام بیان اسلام است، در مقام ضابطه بوده و تمام ضابطه را بیان می‌کند و چون آن روایات متعدد است و در مقام بیان اعطای تمام ضابطه است، این مثل سایر احکام معمولی نیست که یک عامی را امام (علیه السلام) در یک جا بگوید و قیدش را در روایت دیگری بگوید. تمام ضابطه برای اینکه کسی مسلمان باشد، همین شهادتین است.

در نتیجه؛ یا باید بگوئیم این روایات بر «من انکر علیاً» حکومت دارد و می‌گوید آن «کافر» در روایت «من انکر علیاً فهو کافر»، مراد کفر در مقابل اسلام نیست (که بگوئیم «من انکر علیاً» نتیجه‌اش این است که «لیس بمسلم»)، بلکه کفر در مقابل ایمان است یعنی مؤمن نیست که یا بحث حکومت مطرح می‌شود یا باید بحث محکومات و متشابهات. بحث حکومت در کلام مرحوم امام است و بحث محکم و متشابه را هم ما اضافه کردیم.

این بحث مهمی است و بخش وسیعی از مسلمان‌ها (دو سوم یا سه چهارم مسلمین)، اهل سنت هستند و شیعه در اقلیت است، یعنی از یک میلیارد و دویست میلیون مسلمان، حدود سیصد الی چهارصد میلیون شیعه است، بقیه اهل سنت‌اند. البته این مسائل نقشی در بحث فقهی و اجتهادی ندارد. کاری نداریم که اینها اکثر هستند (زیرا قرآن می‌گوید «وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^[13])، اکثر بودن که دلیل نمی‌شود، اما می‌خواهیم از جهت فقهی ببینیم طبق معیارهایی که ائمه (علیهم السلام) به ما دادند، می‌توانیم به اینها بگوئیم کافر؟

بررسی آیه «تبلیغ» در مسأله

یکی از آیاتی که مربوط به بحث است، آیه «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ بَلِّغُوا مَا أَنزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَمَا بَلَّغْتُمْ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكُم

مِنْ النَّاسِ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ^[4] می‌باشد. ما معتقدیم این آیه در مورد غدیر است و روایات فراوانی هم دارد که اصلاً نیاز به روایت هم ندارد؛ زیرا اگر کسی در خود آیه دقت کند، از آیه استفاده می‌شود خدا به پیامبر(صلي الله عليه وآله) می‌فرماید اگر این را نگوئی «وَأِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» یعنی رسالت خدا را تو انجام ندادی.

گاهی اوقات بعضی‌ها می‌پرسند این روایاتی که می‌گویند اگر کسی نماز بدون ولایت بخواند فایده ندارد، روزه بدون ولایت فایده ندارد، دلیل قرآنی‌اش چیست؟ مگر ائمه(علیهم السلام) نمی‌گویند هر چه ما می‌گوئیم در قرآن وجود دارد؟! به نظر حقیر دلیلش همین آیه شریفه است؛ خدا به رسولش (بعد از 23 سال تلاش، مجاهدت و زحمت)، می‌فرماید اگر این را نگوئی تمام رسالت خدا را انجام ندادی و اصلاً رسالت خدا را انجام ندادی! یعنی هر آنچه گفتی می‌شود «هباء منثورا».

اما نکته مهم این است که «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (یعنی اگر کسی مخالفت کرد و این ولایت را نپذیرفت)، مراد از کفر در این آیه، کفر در مقابل اسلام نیست؛ یا بگوئیم کفر باطنی است یا کفر در مقابل ایمان است. اینها در باطن‌شان یک خباثتی وجود دارد و خدا هم نعمت ولایت را در اختیار اینها قرار نمی‌دهد.

جمع‌بندی بحث

از جهت قرآن و روایات به خوبی استفاده می‌شود که دو نوع کفر داریم؛ کفر در مقابل اسلام و کفر در مقابل ایمان. کسی نگوید دو نوع «کفر»، اصطلاحی است که در فقه آمده و فقها آوردند (کافر، کافر است و هیچ فرقی نیست)؛ زیرا این اصطلاح ریشه در قرآن داشته و آیات زیادی درباره کفر وجود دارد، در روایات هم هست. جمع این آیات و روایات به همین بیانی بود که گفته شد.

نکته: این‌گونه نیست که یهود تنها الآن بر علیه اسلام طراحی می‌کند، بلکه یهود در زمان رسول اکرم(صلي الله عليه وآله) نیز زیاد علیه اسلام نقشه کشید و موفق نشد. از همان زمان برای بعد از رحلت پیامبر طراحی کرد، محققین به این نتیجه رسیدند که طراحی اصلی سقیفه بنی ساعده برای یهود بوده، یهود می‌دانستند که اگر این امامتی که اسلام آورده، به معنای واقعی‌اش پیاده شود، دیگر مجالی برای آنها باقی نمی‌ماند.

علت اینکه امروز مخالفت یهود و صهیونیسم با حکومت اسلامی ما، روز به روز عمیق‌تر و شدیدتر می‌شود چیست؟ آیا علتش این است که ما داریم موشک‌هایی پیدا می‌کنیم، آنها که قوی‌تر از ما را دارند، علتش این است که ما دنبال بمب اتمیم، آنها هم بمب اتم دارند و از این جهت نگران نیستند! ادعای آنها، آقایی بر بشر است، ریاست بر بشر را ادعا می‌کنند و می‌گویند ما باید آقا و رئیس باشیم، ولی اسلام آمده برای ریاست بر بشر با یک شرایطی در زمان حضور امام معصوم و در زمان غیبت هم ولی فقیه را قرار داده، اینها از این جهت ناراحتند، و الا اگر در ایران (خدایی نکرده) این انقلاب نبود و همان حکومت پهلوی ادامه پیدا کرده بود، ایران اگر صد تا بمب اتم هم داشت، آمریکا و اسرائیل کاری با ایران نداشت! اینها برای این است که با اصل حکومت دین که ریشه‌اش در ائمه معصومین علیهم السلام است و ریشه‌اش در غدیر است، مخالفت دارند.

دیدگاه مرحوم امام در اعتقاد به امامت در حقیقت اسلام

مرحوم امام در کتاب الطهارة درباره اعتقاد به ولایت می‌فرماید: «أما الاعتقاد بالولاية»؛ در اینکه آیا در اسلام اعتقاد به ولایت شرط است، «فلا شبهة في عدم اعتباره فيه»، نباید بگوئیم چون همه وجودمان ولایی است، پس ولایت در اسلام شرط است، این خودش می‌شود بدعت، ائمه(علیهم السلام) می‌فرمایند اسلام این است و آن است، بگویم اسلام اعتقاد به ولایت هم در آن هست!^[5]

مرحوم امام می‌فرماید شکی نیست در عدم اعتبار اعتقاد به ولایت در اسلام، «و ينبغي أن يعدّ ذلك من الواضحات لدى كافة الطائفة الحقة»؛^[6] این از واضحات فقه است که اسلامی که «به حققت الدماء، جرت المناكح و المواريث»، اعتقاد به ولایت در آن دخالت ندارد، بعد می‌فرماید بحث حلیّت ذبیحه، تزویج با اینها از واضحات فقهی است. البته مرحوم امام در این جهت تنها نیست، مرحوم خوئی و بسیاری از فقها نیز همین نظر را دارند.

نتیجه بحث و بیان دیدگاه برگزیده

ما تا اینجا با مرحوم امام موافق هستیم، اما یک مطلبی هست که ایشان می‌فرماید امامت در اصول مذهب است نه در اصول دین و اصل تقسیم اصول به اصول دین و مذهب را قبول می‌کنند، ما عرض می‌کنیم اگرچه اعتقاد به ولایت، به عنوان حقیقت اسلام در آن مطرح نیست، اما منافات ندارد که ما این را از اصول دین قرار دهیم نه اصول مذهب.

ما به مقتضای آیه: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا يَلْغُتْ رِسَالَتُهُ»، اعتقاد به ولایت را از اصول دین قرار می‌دهیم منتهی دین غیر از اسلام ظاهری است که کسی بخواد شهادتین بگوید. اعتقاد به امامت، از اصول اسلام ظاهری نیست، اما از اصول دین هست و باید بین اینها تفکیک کرد. یکی از اصول مجموعه دین، امامت است، «ما نودی بشیء مثل ما نودی بالولاية»، بقیه واجبات در پرتو همین امامت است.

بنابراین، در اینکه امامت از اصول دین است تردیدی نداریم منتهی از اصول اسلام ظاهری نیست و نباید این‌گونه تفکیک کنیم که ما یک اصول دین داریم و یک اصول مذهب، این مناقشه را در فرمایش مرحوم امام داریم. بحث بعدی، این است که که آیا منکر ضروری، کافر است یا نه؟

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» الكافي (ط - الإسلامية)، ج 2، ص 163، ح 1.

[2] □ «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: مَنْ صَلَّى مَعَهُمْ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ كَانَ كَمَنْ صَلَّى خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ.» الفقيه 1- 382- 1125؛ عنه وسائل الشيعة، ج 8، ص: 299، ح 10717-1.

[3] □ سورة مائده، آیه 103.

[4] □ سورة مائده، آیه 67.

[5] □ نکته: من بدون تعصب عرض می‌کنم که هر کسی کتاب مصباح الهدایه مرحوم امام را ببیند (که واقعاً فهمش برای امثال من هم مشکل است و بعضی جاهایش واقعاً از فهم آن عاجزیم) که این کتاب را امام در ایام جوانی‌اش نوشته، آن مقداری که امام از ولایت فهمیده، من باور ندارم که در اقران امام، در میان روحانیون و مراجع به این عمقی که امام در مسئله ولایت رسیده باشد کسی رسیده باشد. ولایت ائمه معصومین (علیهم السلام) را خیلی خوب فهمیده بود.

[6] □ «و أمّا الاعتقاد بالولاية فلا شبهة في عدم اعتباره فيه، و ينبغي أن يعدّ ذلك من الواضحات لدى كافة الطائفة الحقة؛ إن أُريد بالكفر المقابل له ما يطلق على مثل أهل الذمة: من نجاستهم و حرمة ذبيحتهم و مساورتهم و تزويجهم، ضرورة استمرار السيرة من صدر الإسلام إلى زماننا على عشرتهم و مؤاكلتهم و مساورتهم و أكل ذبائحهم و الصلاة في جلودها، و ترتيب آثار سوق المسلمين على أسواقهم؛ من غير أن يكون ذلك لأجل التقية. و ذلك واضح لا يحتاج إلى مزيد تجشّم، لكن اغترّ بعض من اختلّت طريقته

ببعض ظواهر الأخبار و كلمات الأصحاب من غير غور في مغزاها، فحكم بنجاستهم و كفرهم، و أطال في التشنيع على المحقق القائل بطهارتهم بما لا ينبغي له و له، غافلاً عن أنه حفظ أشياء هو غافل عنها.» كتاب الطهارة (للإمام الخميني، ط - الحديثة)، ج3، ص: 428.